

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

از: ش. آهنگر

۱۷.۰۵.۱۰

خلاصه ای از یک مقاله

شخصیت نمایی

و

شخصیت زدائی

اگر تاریخ جوامع انسانیرا - صرفنظر از انسان نمایان - گنجینه های پُر بهائی از کارنامه های اجتماعات مختلف بپذیریم، بر تارک این گنجینه ها دانه های گهرباری از ره آورد شخصیت های والایی میدرخشد که فرزندان خلف آدمیزادگان دیارشان و حتی کل تبارشان بوده اند. از یکسو تردیدی نیست که هستی اجتماعی، زادگاه و پرورشگاه همچو فرزندان است و ازسوی دیگر هم نمیتوان انکار کرد که هستی این دُردانگان تاریخ نیز تأثیری شگرف و هستی ساز در سرزمین آبائیشان و چه بسا که در مجموع هستی آدمی داشته است.

به بیانی دیگر همانگونه که جامعه آفریننده شخصیت آدمی است، همانطور آدمی نیز آفریننده جامعه است. درست همانسان که شرایط تاریخی - اجتماعی (مجموعه مناسبات) معین محیطی، هستی بخش شخصیت معین میشود و او را باحوادث و وقایع تراویده از متن خود پیوند میزند و رشد و قوامش داده از آن دُر سفته میسازد، شخصیت برگزیده نیز با تسلط بر این اوضاع و به چنگ گرفتن مهار آن از طریق درک قانونمندی های حرکتش، پیشاپیش مسبرحرکی قرار گرفته ره باز میکند، شرایط تازه می آفریند تأثیراتی ژرف بر بستر حوادث تاریخ میگذارد که مدتها پایا است و اثر بخش و نسل های متمادی - آگاهانه و یا ناخودآگاه - از آن بهره میبرند. علاوه بر این تأثیرات و هستی جدید جانمایه و زیر ساخت انکشاف افراد و شخصیت های دیگر میشود و . . . همین تاریخ انکشاف فردی انسانها است که همواره تاریخ اجتماعی شانرا میسازد. از همین جاست که هر بُرش تاریخی مَدُون بانام قهرمانانی پیوند میخورد که فرآورده برگزیده آن بُرش و به حق طلایه داران خیل تاریخ ساز آن بوده اند.

این دینامیسم پویای رشد شخصیت هاست که نباید با "شخصیت نمایی ها" و قهرمان سازی های اندیویدوآلیستی 'فلذران جبار تاریخ یکی پنداشته شود، که این دو در تقابل کامل اند، در عین حال بین این دینامیسم پویای رشد تاریخی شخصیتها و "شخصیت زدائی" های که تحت عنوان نفی "کیش شخصیت" رایج گشته است نیز گودال عمیقی وجود دارد. از جانی باید متذکر شویم که از این واقعیت هم گریزی نیست که در جوامع انسانی هستند کسانی که پیوسته در برابر کاری که دیگران اراده به سر رساندن آنرا کرده اند سد راه و مانع میشوند و ازینجا ما، در تاریخ عوامل فردی و اراده های خاصی را نظاره گریم که با یکدیگر درمی افتند و تصادم میکنند. این تصادم است که ریشه در منافع گروهی دارد و در تکاملش و با گسترش شعاع برخوردش صحنه تاریخ را به خون میکشد. در فرایند این گیر و دار تاریخ است که چهره های متضادی سر بر میآورند، چهره هایی مونتاژ میشوند (شخصیت نمایی) و شخصیتهایی کوبیده میشوند (شخصیت زدائی)، افرادی وحشی و آدمخوار میشوند و شخصیت هایی در خدمت به آدمی عرق میریزند و پیکار میکنند و انسانی ترین چهره آدمیزاده را به نمایش میگذارند. هریک از این قماش ها اوراقی از تاریخ را به خود اختصاص میدهند منتها با رنگ و محتوای دگرگونه و وارونه و متضاد. قماش از اینان تاریخزده اند و جمعی دیگر تاریخ ساز.

فرد با آنکه سخنگوی گروه ولایه معینی است و در راه منافع گروهی اش عمل میکند، ولی ممیزات شخصی او میتواند او را تشخیص دهد. مثلاً از آنچه نقش شخصیت را متبازل میسازد اینست که این شخصیت در برآمدهایش نشان میدهد که تاجه اندازه فراورده بی غش گروه مربوطه خویش است و در تبیین منافع و مواضع گروه و حراست از آن برجستگی دارد. تاجه حد درنگش مشترک گروهی و تعمیم آن و تامین منافع گروه ابتکار و خلاقیت او نهفته است، در علامه گذاری و کشف راه ها و شیوه های نامکشف برای به سر منزل رساندن کاروانیانش چه نقشی داشته است، در گمراهی ها و بیراهه ها چه جرسی را به صدا درآورده و به همت و راهبری او چه تنگناهایی پشت سر گذاشته شده است، در حالات شکست و سرخوردگی تاجه حد پابرجایی و مؤمن بوده است و از پدیده های مرگ در دفاع از آرمان و تسلیم به دشمن کدام را بر میگزیند و... سرانجام با چه ویژگی های معینی یک سر و گردن از دیگران بلندتر می ایستد و نقش او آیین بند دیوان شناسنامه هم تباران میشود و راه او راه پرافتخار مابعدهایش است؟ شمار اینگونه افراد در جامعه اندک است و اندک عده ای از این ویژگی ها برخوردارند و همین گونه شخصیت ها را که در راه منافع اکثریت جامعه عمل میکنند قهرمانان تاریخ میگویند که در پیشاپیش جمع تاریخساز در حرکت اند و محبوب القلوب همگان.

تبارتاریخ زدگان نیز تلاشهای مذبحانه کرده و میکنند تا افرادی را به نام قهرمان مونتاژ کنند (شخصیت نمایی) و به تاریخ وصله زنند. ولی چرخ تاریخ این وصله های بیقواره و ناجور را زیر دنده های پُر قدرتش خورد و خمیر کرده و به زباله دان تاریخ انداخته است که نفرین و لعنت ابدی نیز با آنها همراه است.

جامعه ما افغانستان نیز در همین قانونمندی کلی زادگاه و پرورشگاه چهره های متضاد تاریخی بوده و هست و در حد ظرفیتش تاریخ مردان و شیرزنانی بزرگ حواله جامعه انسانی کرده است که راست قامتان جاودانه تاریخ اند. معذالک دون همتانی نیز لکه دامان پاکش گشته اند که ننگ تاریخ انسان اند.

در متن این روند کلی، ویژگی بافت اجتماعی ما در اینست که به شخصیت هایش بیحد وقع میگذارد و آنها را کلید حل معامیش میداند. با تثبیت شخصیتها (گاهی متأسفانه باجلوه تثبیت) در عرصه معینی، آن شخصیت را محور قرار میدهد و با کششی توانمند به آن جذب میشود، آنرا گرمی میدارد و از آن پیروی میکند. این ویژگی خوبی ها و زشتی هایی با خود همراه داشته است که تاریخ مواردی از هردو را به خاطر دارد. مثلاً در آن پارینه

ها، آنگاه که مورد هجوم اجنبي قرار گرفته ايم، همينکه قهرمان مليي پاي به ميدان نهاده است موج توده هاي انقلابي او را در آغوش گرفته و به رهبري اش چون بهمني برفرق دشمن متجاوز فرود آمده اند و سرزمين مقدس شانرا از لوث اجنبي پاکيزه ساخته اند. و يا اگر دانشمند و ادبيي دربين مردم عرض وجود کرده است مردم ما او را چون مردمك چشم عزيز داشته و حرفش را حُکم بي برگشت دانسته اند و آنرا در هاله اي از تقدُس جاي داده اند. و.

..

اينها از حسنات اين ويژگي است که بايد تکاملش داد و از آن به نفع جامعه بهره گرفت. ولي مضراتش در اين است که در مقاطعي، خان و ملاک فاسدي و يا شاه و شهزاده ستمگري به ناحق جامعه قهرمان به تن کرده و سالها بر اريکه قدرت لميده است. آن سنت جامعه اين مفاسد را نيز شخصيت پنداشته و درگروش مانده است. با استفاده از اين جنبه مُضر سنت اجتماعي ما طبقات ستمگر و حاميان اجنبي شان هميشه قهرمان سازي و پهلوان پنبه بازي هائي (شخصيت نمائي) داشته و از آن سود جسته اند.

بُرش کنوني تاريخ ما نيز شاهد انواع برخوردها به اين ويژگي اجتماعي است (برخورد به شخصيت ها)، جوانبي مشخص با درك اين ويژگي در پي سوء استفاده از آنند و سخت دست اندرکار "شخصيت نمائي" ها شده اند تا بر محور اين شخصيت نما هاي ساخته و پرداخته، جا معه را به سود منافع پست و استعمارگرانه خود بچرخانند. جمعي ديگر که ظرفيت ارائه شخصيت ها را داشته و دارند با زير پا گذاشتن حتي حسنات اين ويژگي، شخصيت هاي تثبيت شده خود شانرا هم له ميکنند و دريك نشيب خطر ناک "شخصيت زدائي" در غلتيده اند. که تداومش محروم کردن جامعه ما از طلايه داران به حق آن است.

از همان صبح کاذب کودتاي ثور، نخستين درامه رسواي "شخصيت نمائي" را روسها به نمايش گذاشتند، "نابغه شرق"، "معلم توانا"، "رهبر انقلاب"، "قوماندان دلير" و... وصله ها و قباهاي ناجوري بودند که روسها برتن بي ريخت تره كي، امين، ببرک و... بريند و دوختند و چسباندند تا از آنها شخصيت محوري براي گرداندن چرخ جامعه ما به سودخويش بسازند. چه ثنا خواني ها و دلقک بازي هائي راه انداختند تا وصله شان بچسبد، ولي چه ميتوان کرد که "گل خشک به ديوار نميچسبد" و بي شخصيت هائي مثل تره كي، امين، ببرک، نجيب و... را "شخصيت" جلوه دادن - آنهم در حد رهبري جامعه، بازي مسخره با تاريخ است که سيلبي جانانه تاريخ را باخود به همراه دارد. روسها با خوردن اين سيلبي، از فرط خشم و خجلت، عروسک هاي شان را خود له و مچاله کردند.

در جانب ديگر - در جانب مقاومت - نيز بيماري "شخصيت نمائي" بيداد ميکند. عده اي که مبتني بر سرشت خويش به فقر شخصيت در امر انقلاب رهائي بخش مردم مواجه بودند با استفاده از نام جهاد و مجاهد به بزرگ نمائي هايي دست زدند که نه تنها به ديگران بلکه به خودشان و اربابان شان نيز خنده آور بود. دستگاه هاي "امير" سازي در پيشاور و "رهبر" سازي در قم و مشهد و "سياستمدار" و "نماينده مقاومت" سازي در اروپا به حد افراطي توليدات شانرا عرضه بازار داغ جنبش خونين ما ميکردند، که به مازاد توليد "امير" و "رهبر" و "سياستمدار" و "نماينده".

.....

واما...! نيروهاي ملي و انقلابي که در طول مبارزات اجتماعي وضد استعماري شخصيت هاي ارجمندي را وارد نبرد گاه ها کرده و الگوهاي شخصيتي والاتباري را به قربانگاه نجات وطن و هموطن گسيل داشته اند، نظر به عوامل گونه گوني تا هنوز قادر نشده اند اشعه پراکنده شخصيت هاي شان را در طيف واحدي متمرکز سازند و

مطابق نیازمندی های جنبش آزادیبخش مردم ما شخصیت و یا شخصیتهای همه پذیرا ارائه دهند. و این یکی از نقاط ضعف اساسی نیروهای ملی و انقلابی و بالآخر یکی از نقاط ضعف جنبش است.

عوامل چندی این ضعف را پایا نگهداشته است که موضوع بحث ما یکی از آنها و آنهم “شخصیت زدائی” افراطی است که نیروهای ملی و انقلابی بدان مصاب هستند. بیماری دردانگیز این نیروها اینست که فرزندان را در مصایب و دشواری های بی حد و حصری پرورش میدهند، و آنرا به کوره های داغ مبارزات خطر انقلابی می آزمایند، همینکه فرزند انقلابی شان از آزمون های چندین ساله سخت و کشنده گذشت و به عنوان یک شخصیت “مستلم و آبدیده” انقلابی وارد عرصه کارزار شد، باکمال تأسف به جای حراست و حفاظت و ثمرگیری از این فرزندان انقلابی که از زیر آتش متقاطع دشمنان رنگارنگ جان به سلامت برده اند، خود نیروهای ملی و انقلابی آنها را طعمه خویش ساخته و فرزندان انقلابی شانرا میخورند. فرزند خوری، آنهم انقلابی ترین فرزند - خصیصه خطرناکی است که دامنگیر این نیرو ها است و تداومش زوال شانرا به طور محتوم باخود همراه دارد.

به ندرت به کادر ورزیده و یا رهبر تثبیت شده ملی - انقلابی مواجه میشویم که دامنش پر از اتهامات و افترا
آت خود نیروهای مربوط و یا همجوارش نباشد. تصادف نیکی است هرگاه به کادر ورزیده و رهبر ملی - انقلابی
زنده ای مصادف شویم که هوادران و متحدینش او را نیالوده باشند و پیوسته در پی تخریب شخصیتش نباشند. در
رهبران ملی - انقلابی به قول معروف “مردۀ بد و زنده خوب” نمی یابی. چه این نیروها بنابر عادت ناپسند شان از آوان تثبیت رهبران تاپای مرگ آنها را به تیر ملامت و بی اعتباری می بندند و همینکه این رهبران آماج تیر دشمن قرار گرفته و رخت از جهان بستند از آنها “بت بی آزار”، “انقلابی اصیل”، “شخصیت برجسته” و... میسازند و تاحد اوصاف پندارگرایانه پیش میروند که باز هم به دیگران مایه دلزدگی میشود، و این خود نوع دیگر فروپا شانند شخصیت یا “شخصیت زدائی” است.

آنگاه که گروههای مختلف این نیروها در موردی اختلاف نظر پیدا کنند، نخستین یورش شان بر موضع طرف، حمله بر شخصیتها و حتی بر شهدای عالیقدر آنست. اتهامات ناروا، افتراء، توهین و... به شخصیتها، اساسی ترین سلاحهای مبارزات درون جنبش است. مبارزات فکری - سیاسی، نشانه گیری انحرافات با تثبیت حاملین، اشاره به نقاط ضعف کار و... در یک کلام مبارزه اصولی، آن سلاح غلاف شده است که به ندرت از نیام کشیده میشود.

گروهی برای تثبیت خود به مثابه گروه انقلابیتر از دیگران بستر اثباتش را نفی شخصیت های دیگران بر میگزیند. و “شخصیت زدائی” را وسیله “شخصیت نمائی” خویش قرار میدهند، در نتیجه، هم آن شخصیت هارا می آلاینند و هم خودشان با این شیوه مذموم، منفور واقع میشوند. و این هردو حالت ضربه ایست بر پیکر جنبش ملی - انقلابی.

انحراف شخصیت زدائی در بین جنبش ملی - انقلابی چنان و آگیر است که حتی اعضای یک گروه چشم دید شخصیت های آحاد متشکله خود شانرا ندارند. عده ای این انحراف را به شکل هستریک با خود حمل میکنند و چنان در آن غرق شده اند که تا نفی تاریخ خود پیش میروند. اینان معمولاً افرادی هستند که مایه و پایه شخصیت شدن در فازهای بلند شخصیتی در وجود شان نبوده ولی تمایل افراطی به “شخصیت نمائی” و یا تبارز کذائی داشته اند. به هرکاری که برای احراز مقام دلخواه شان دست زده اند، چون از ظرفیت شان بالاتر بوده ناتوانی شانرا بیرون ریخته است، و چون در آن لجاجت ورزیده اند شخصیت های معمولی شان هم ضربه خورده است و در نتیجه این ضربه خوردنها به گودال سقوط شخصیت در غلتیده اند. بعد برای نجات از این گودال دست به فرو کشیدن شخصیت ها و زیر پا کردن شان میزنند تا بر فراز آن خود را به نمایش گذارند. شیوه مذموم دیگر این قماش آنست

که چون خودشان در زدن شخصیت های مورد نظر احساس ضعف میکنند، شهدای گرانقدری را به خود سپرمیسازند و از پشت جسد مطهر آنها بر "حریفان" آتش میکنند. همینکه شخصیتی در جریان حرکت نمایان شد اینان به آواز بلند ضجه سر میدهند که واحسرتا! تبارز این شخصیت به معنی نفی شخصیت فلان شهید است. و لذا باید جلو رشد شخصیت ها را گرفت (!؟) توگویی تاریخ با زندگی شهیدی بلند پایه آغاز یافته و با شهادتش هم خاتمه می یابد. هدف اصلی این شهید پروری ها و یا بهتر بگوئیم این انحراف خطرناک فقط جبران سقوط این شخصیت شخیص است و بس، و بدون شك اگر در طرحش بگنجد که با زیر پا کردن همین شهید مورد نظر میتواند تبارزی بکند، او را نیز زیر پا له میکند و... . تداوم این انحراف به نفی تاریخ مجموع گروه و یا سازمان منجر میشود و ضربه کشنده است بر پیکر جنبش ملی - انقلابی که خطرات و مضراتش کمتر از تسلیم به دشمن نیست.

در این رابطه سخن بسیار است و از حوصله این نبشته بیرون وما بحث بیشتر در این زمینه را به نوشته ها و آثار دیگری میگذاریم و به پایان این سخن نزدیک میشویم.

پایان سخن : سخن معروفی است که "هرکس از تجربه نیاموخت از هیچ استادی نمی آموزد".

نیروهای ملی و انقلابی باید دریافته باشند که با اتکای صرف به چند عنصر "آگاه" و "سته رفته نمیشود بار انقلاب را به سر منزل مقصود رساند. به ویژه اگر این عناصر "روشنفکر" از کوره اصلی شخصیت سازی یعنی از میان مردم و از قلب مبارزات داغ شان بیرون نیامده باشند که مسلماً انحرافات متعددی گریبان گیرشان میشود و نه تنها باری از انقلاب بردوش نخواهند کشید که خود نیز بار سنگینی بردوش انقلاب میشوند. جدائی از مردم و پراتیک انقلابی جانمایه اصلی سقوط شخصیت روشنفکران است و سقوط شخصیت عامل "شخصیت نمائی" برای خود و "شخصیت زدائی" دیگران میشود. پس اساسی ترین راه پیشگیری از این انحراف - وانحرافات دیگر - آمیزش بی پروای نیروهای ملی و انقلابی با توده های انقلابی و انقلاب هستی ساز شان است.

نفی خصایل زشتی از قبیل گروه گرایی، خودمرکز بینی، گذشته گرایی، انزوا پسندی، حاشیه نشینی، قافیه بافی، انحلال طلبی، دنباله روی و... گام های دیگری است که این نیروها را از ورطه های متعدد، من جمله ورطه "شخصیت نمائی" و "شخصیت زدائی" میرهاند.

نیروهای ملی - انقلابی این را دقیقاً بدانند که تا خود از نفی یکدیگر و از نفی شخصیت های شان (شخصیت زدائی) فارغ نشوند و کلاً به عنوان نیروی تثبیت شده وارد عرصه نشوند، همیشه انتظار تیشه متجاوزان و نیروهای ارتجاعی را بر ریشه شخصیت خود (شخصیت زدائی) باید داشته باشند و علاوه مطمئن باشند که متجاوزان هم برای دفع اعتراض، "شخصیت ها" و "نیروهای ملی" قالب میریزند (شخصیت نمائی) و در محاسبات دخیل میکنند و نیروهای ارتجاعی هم برای دموکرات جلوه دادن شان - اقلأ در جذب کمک - نیرو و شخصیت "ملی" میتراشند و قالب میزنند (شخصیت نمائی) تا جامع الکمالات جلوه کنند. آنگاه مشکل کار دو بالا میشود، چه تمیز نیروها و شخصیت ها ی ملی از "ملی نماها" نیز در قطار ضروریات مبارزه قرار میگیرد.

یکی از عوامل افتراق - شاید هم يك عامل عمده - نبود شخصیت های محوری است که جاذبه همگانی داشته باشند. حال آنکه شخصیت های آبدیده و آزمون شده ای در بین این نیروها زیست دارند که هیچ يك از نیروهای عقبگرا با آنها در سطح رهبری مقاومت هم طرازی نمیتوانند. مگر با کمال تأسف که "شخصیت زدایی" های خود این نیروها است که ظرفیت بزرگ شخصیت های شانرا به فرو کش وامیدارد. سخن کوتاه اگر نیروهای ملی - انقلابی به عنوان يك اصل در پی احیای شخصیت های شان نشوند و شخصیت های مناسب کار های بزرگ عرضه

نکنند و آنها را محور قرار نداده و توسط شان يك کشش به مرکز نیافرینند، عده زیاد نیروهای بالقوه شانرا به افتراق و یاس و... نابودی میکشانند و تن نحیف شانرا بیشتر تضعیف میکنند و...

جبران این خسارت نیز کوهواره ای از مشکلات و رنجی توانفرسا و مدت زمانی طولاً میخواهد. ما معتقدیم که سرانجام تاریخ مسیرش را می پیماید و با گذار از آزمونهایی سخت، نیروها و شخصیت های شایسته در مقام شایسته شان جایگزین میشوند و قافله سالاران مجرب و آگاه کاروان را از این ورطه ها و تنگناها به سر منزل مقصود رهنمون خواهند شد و دیگر محلی برای "شخصیت نمائی" ها و "شخصیت زدائی" ها باقی نخواهد ماند.

=====

* این اثر به صورت کامل در شماره پانزده هم دوره دوم (جدي ۱۳۶۵ ش) نشریه "ندای آزادی" و بار دیگر به شکل جزوه مستقل چاپ شده است.